

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایات ذیل آیه شریفه «وإن منكم إلا واردها» از سوره مریم

روایت چهارم: أبو صالح غالب بن سلیمان، عن كثير بن زیاد، عن أبي سمية قال: اختلفنا في الورد، ابی سمیه می‌گوید: در معنای کلمه «و ان منكم إلا واردها» بین ما اختلاف شد؛ «فقال قوم: لا يدخلها مؤمن» هیچ مؤمنی داخل جهنم نمی‌شود «و قال آخرون: يدخلونها جميعا» اما گروه دیگر گفتند همه‌ی انسان‌ها از مؤمن و غیر مؤمن داخل در جهنم می‌شوند «ثم ینجى الذين اتقوا» بعد کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند را خدا نجات می‌دهد «فلقيت جابر بن عبد الله، فسألته. فأوماً بإصبعيه إلى أذنيه و قال: صمّتا، إن لم أكن سمعت رسول الله - صلى الله عليه و آله -» می‌گوید جابر اشاره کرد به دو گوش خودش و گفت این دو گوش من گر باشند اگر من آنچه که الآن می‌گویم از وجود مبارك پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشنیده باشیم «يقول: الورد الدّخول» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ورود در اینجا به معنای دخول است «لا يبقى برّ و لا فاجر، إلا يدخلها. فتكون على المؤمنين بردا و سلاما، كما كانت على إبراهيم» برای مومنین برد و سلام است همان طوری که برای حضرت ابراهیم آن آتش برد و سلام بود حتّى أن للنّار - أو قال: لجهنّم - ضجيجا من بردها؛ جابر می‌گوید پیامبر فرمود (صلی الله علیه و آله) : (نار، بعد می‌گوید تردید دارم یا نار فرمود یا جهنم) نار یا جهنم از سردی فریاد دارند، یعنی اینقدر این آتش به امر خدا سرد می‌شود که نار یا جهنم از سردی آتش، صدایشان بلند می‌شود.

پس در روایت مذکور «وإن منكم إلا واردها» به معنای «داخلها» آمده، نظر مختار نیز این بود که از خود آیه شریفه با قرائن و مطالبی که در مباحث گذشته مطرح کردیم استفاده می‌شود که «واردها» به معنای «داخلها» است. برخلاف علامه طباطبایی (قدس سره) که «وارد» را به معنای مشرف بر جهنم یا کسی که نزدیک به جهنم می‌شود معنا فرمودند. در حالی که آیه شریفه ظهور در معنای دخول در جهنم دارد. خلاصه در میان روایات، چه روایاتی که سندش معتبراند و چه آنهایی که معتبر نیستند، همه روایات «وارد» را به معنای «داخل» بیان کرده‌اند غیر از روایتی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شد، البته آن قابل توجیه بود که توجیه‌اش را بیان کردیم.

روایت پنجم: «و روی مرفوعا، عن يعلى بن أمية عن رسول الله - صلى الله عليه و آله - قال: تقول النار للمؤمن يوم لقيامة: جُز يا مؤمن، فقد أطفأ نورك لهبي». نار به مؤمن خطاب می‌کند که از من عبور کن که نور تو آتش من را خاموش می‌کند. این روایت هر چند مرفوعه است اما از این به خوبی مسئله صراط استفاده می‌شود.^[1]

پس نتیجه این شد آیه ظهور در دخول در جهنم دارد و ذیل آیه شریفه «كان على ربك مقضيا» قرینه بسیار خوبی است بر اینکه «وارد» به معنای دخول در جهنم است. در ضمن از اکثر روایات نیز دخول در جهنم استفاده می‌شود.

اما مسئله صراط آیا از آیه شریفه «و ان منکم إلا واردها» استفاده می‌شود؟ دو احتمال در معنای صراط وجود دارد:

الف) در بعضی از روایات آمده که روی جهنم صراطی قرار می‌دهند.

آیا حتماً چنین تلازمی وجود دارد صراطی بر روی جهنم قرار داده شود؟

ب) از مجموع آیات و روایات در این زمینه استفاده می‌شود که صراط به همین داخل و خارج شدن مؤمنین از جهنم گفته می‌شود زیرا روایات می‌گویند اینها داخل در نار می‌شوند ولی نار برای آنها برداً و سلاماً خواهد بود.

پس طبق احتمال دوم صراط به راهی در جهنم گفته می‌شود که فاصله و واسطه‌ی بین انسان و بهشت است و انسان‌های مؤمن برای رسیدن به بهشت از آن راه عبور می‌کنند و انسان کافر، منافق و فاجر در همان جا باقی می‌مانند. این نکته ای است که باید به طور مفصل در مسئله صراط بررسی شود لکن اجمالاً می‌گوییم از مجموع آیه و روایات چنین نکته‌ای استفاده می‌شود و دلیلی بر اینکه حتماً صراط باید بالاسر آتش باشد وجود ندارد.

تاکنون روشن شد با قطع نظر از روایات، کلمه «وارد» به معنای داخل شدن است، داخل هم با «صراط» قابل جمع است و صراط هم این نیست که حتماً يك پلی است، البته تعبیر به «جسر» معلوم نیست در روایات باشد باید روایات را ملاحظه کنیم. ولی در هر صورت اگر هم باشد این مسلم است که همه باید داخل در جهنم شوند لکن عده‌ای نجات پیدا می‌کنند و از جهنم عبور می‌کنند. حال نظر نهایی در دو احتمال مذکور بعد از بررسی و تحقیق بیشتر در مجموع آیات و روایات مربوط به صراط روشن خواهد شد.

عدم حجیت روایات منقول به خبر واحد در تفسیر آیات اعتقادی و قضایای تاریخی بنابر دیدگاه علامه طباطبائی

چون به بیان روایاتی ذیل آیه شریفه پرداختیم مناسبت است اشاره‌ای به این بحث مهم داشته باشیم که آیا روایات در تفسیر قرآن حجیت دارند یا ندارد؟

علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در جاهای متعددی^[2] از تفسیر المیزان نظری بر این است که روایات خبر واحد در تفسیر قرآن حجیت ندارد فقط در احکام حجیت دارد یعنی اگر يك روایتی بخواهد مسئله صراط، مسئله عرش و یا خصوصیات قیامت را مطرح کند این روایات منقول به خبر واحد حجیت ندارد.

دلیل بر این مطلب:

الف) حجیت در فقه یکی از اعتبارات عقلاییه است و این در جایی معنا دارد که اثر شرعی داشته باشد به این معنا که رفع و وضعش به يد شارع باشد. اما در قضایای تاریخی و اعتقادی، تشریع و جعل حجیت بی‌معنا است، چون اثر شرعی ندارد.

ب). در مسئله تفسیر قرآن، احادیث جعلی زیاد وجود دارد یعنی علم اجمالی داریم که از ده تا حدیث تفسیری، هشت مورد جعلی است و این سبب می‌شود اعتماد به این روایات حاصل نشود. به عبارت علمی، عقلاً می‌گویند خبر ثقه در جایی حجت است که اخبار جعلی در میان آنها زیاد نباشد لذا اگر در جایی اخبار جعلی زیاد بود بناءً عقلاً بر عدم اعتبار خبر است، نظیر اصالة الصحه که در شرایط عادی قابل جریان است اما در زمان وفور فساد و اختلاس باشد جریان اصالة الصحه معنا ندارد.

پس نظر شریف وی این شد که روایات فقط در آیات الاحکام حجیت دارند اما در غیر آیات الاحکام از مسائل اعتقادی و تاریخی حجیت ندارد.

بررسی دلیل علامه طباطبائی در حجیت خبر واحد

قبل از بررسی کلام علامه طباطبائی، نظر مختار این است که روایات منقول به خبر واحد در همه آیات از جمله آیات احکام، آیات اعتقادی و آیاتی که خصوصیات جهنم، برزخ، قیامت و جزئیات آنها را بیان می‌کند حجیت دارد، حجیت آن عمومیت دارد و فقط منحصر در احکام نمی‌شود.

اما دلیل اول که فرمودند: در مسائل اعتقادی اثری شرعی وجود ندارد این سخن قابل ملاحظه است، در مسائل اعتقادی نیز اثر شرعی بر آن مترتب می‌شود؛ زیرا وقتی گفته می‌شود خداوند متعال از لفظ «واردها» معنای دخول در جهنم را اراده کرده و فرموده همه داخل در جهنم می‌شوند، چرا اثر شرعی شمرده نشود! مگر اثر شرعی فقط در فعل و ترک خارجی است بلکه همین مقدار که فعلی به خداوند متعال اسناد داده شود نیز اثر شرعی محسوب می‌شود.

اما وجه عدم پذیرش دلیل دوم این است که اولاً: اگر بخواهد به خاطر بودن روایات جعلی در میان احادیث تفسیری و تاریخی، حکم به عدم حجیت خبر واحد شود پس در باب احکام نیز نباید قائل به حجیت شد زیرا در میان روایات احکام نیز روایات جعلی وجود دارد ثانیاً: علم اجمالی به یک سری احادیث ساختگی در بین احادیث تفسیری، ضربه‌ای وارد نمی‌کند زیرا با قرائن و ثقه بودن روات، آن روایات جعلی کنار می‌رود و آن علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند.

بررسی مبنای علامه طباطبائی در حجیت خبر واحد و تثبیت نظریه مختار

مدعای ما این است که ادله حجیت خبر واحد منحصر به بناء عقلا نیست اگر گفته می‌شد ادله حجیت خبر واحد منحصر به بناء عقلا است بلکه بنای عقلا در يك سری امور، به ظن اکتفا نمی‌کنند، لذا ممکن است کسی بگوید عقلا در جایی به خبر ثقه عمل می‌کنند که مفید اطمینان باشد در غیر اینصورت عقلا به خبر واحد عمل نمی‌کنند و همچنین ممکن است گفته شود عقلا در امور مهمه به خبر واحد ثقه عمل نمی‌کنند مثلاً روایتی اقامه شود بر اینکه اگر فردی فلان کلام یا فلان صبّ را کرد قتل آن واجب است در این صورت عقلا به این روایت منقول به خبر واحد اعتنا نمی‌کنند زیرا عقلا در امور مهمه مثل قتل به خبر واحد ثقه عمل نمی‌کنند.

ولی وقتی دلیل حجیت خبر واحد منحصر به بنای عقلا نباشد بلکه اطلاق داشته باشد و از آیه‌ی نبأ، آیات دیگر و از روایات متواتر استفاده شود نتیجه‌ی اصولی بحث این خواهد شد که خبر ثقه «حجة» اعمّ از اینکه برای انسان مفید اطمینان باشد یا نباشد و در اصول اثبات کردیم که دایره‌ی حجیت خبر واحد در شرع از آنچه که در میان عقلا است توسعه دارد، شرع می‌گوید به خبر واحد عادل و ثقه عمل کن مطلقاً امور مهمه و غیر مهمه، اطمینان آور باشد یا نباشد، ظن به خلاف حاصل شود یا نشود اما دایره حجیت در نزد عقلا محدود است.

پس مشهور اصولیین از جمله شیخ انصاری، نائینی و آخوند خراسان که خبر واحد را معتبر می‌دانند حصول اطمینان هر چند اطمینان نوعی را لازم و شرط نمی‌دانند و می‌گویند همین که موثق و صادق در کلام باشد اعمّ از اینکه اطمینان آور باشد یا نباشد، خواه ظن شخصی به خلاف حاصل شود یا حاصل نشود. بلکه خبر موثق ظن نوعی می‌آورد. در مقابل از میان اصولیین فقط صاحب منتقى الاصول است که قائل‌اند در خبر واحد، اطمینان و حصول اطمینان معتبر است.

شیخ انصاری در رسائل یک کبرای را پایه گذاری می‌کند و می‌فرماید: «الاصل حرمة العمل بالظن» منتهی مسئله خبر واحد را استثنا می‌کند نه به خاطر اینکه خبر واحد مفید اطمینان است اینکه استثنا نمی‌خواهد، بلکه چون دلیل بر اعتبار آن وجود دارد لذا از آن اصل اولی که اصل در ظنون حرمت است استثنا می‌زند پس خبر واحد در نزد شیخ انصاری ظن معتبر شمرده می‌شود هر چند افاده‌ی اطمینان نکند. از این رو در اصطلاح اصول، خبر واحد از ظنون معتبره محسوب می‌شود.

در ضمن سیره فقها در استدلال به روایات خمس، دیات بر این است که طبق آن روایات فتوا می‌دهند با اینکه آن روایات مفید اطمینان نیست.

مؤید بر این مدعی که خبر واحد در آیات احکام و آیات مربوط به تفسیر قرآن حجیت دارد این است که در روایات نقل شده «أمن أخذ معالم دینی» معالم جمع معلّم یعنی آنچه به عنوان نشانه دین است و نشانه دین شامل احکام و عقاید می‌شود و منحصر به احکام نیست، امام (علیه السلام) می‌فرماید (یونس به عبدالرحمن) معالم دین تو است، یعنی در اعتقادات، در احکام و در اخلاق به ایشان رجوع کند و نفرومود فقط در احکام سراغ یونس بن عبدالرحمن برو.

از این رو طبق مبنایی کسانی که حجّیت خبر واحد را منحصر به بنای عقلا می‌دانند در مسئله جهنم و قیامت که از امور اعتقادی‌اند نمی‌توانند به خبر واحد تمسک و عمل کنند. ولی طبق نظریه مختار و مشهور اصولیین که دلیل حجیت خبر واحد موثق را آیات و روایات می‌دانند و منحصر به بناء عقلاء نمی‌شمارند در تمام مسائل هر چند اعتقادی می‌توانند به خبر واحد موثق تمسک کنند.

عدم حجّیت خبر واحد نسبت به قطع موضوعی

بعد از پایه گذاری کبرای مذکور که در همه‌ای امور از جمله اعتقادی، تاریخی و مسائل احکام، خبر واحد حجت است می‌گوییم البته این کبری در یک مورد استثنا می‌شود و آن در جایی است که امور اعتقادی از مسائلی باشد که نیاز به علم و یقین داشته باشد و به نحو قطع موضوعی باشد مثل اصل وجود خداوند متعال که باید نسبت به آن یقین حاصل شود یا اصل توحید که باید مکلف یقین به وحدانیت خداوند متعال داشته باشد در این هنگام در این موارد نمی‌توان به خبر واحد تمسک کرد زیرا خبر واحد که از قبیل امارات است جایگزین قطع موضوعی نمی‌شود.

البته اینکه می‌گوییم نسبت به اصل توحید باید یقین و قطع حاصل شود لازم نیست حتماً از طریق برهان و استدلال بدست آید، هر چند غالب موارد یقین از طریق استدلال حاصل می‌شود ولی استدلال در حصول یقین موضوعیت ندارد، لذا اگر کسی از قول دیگری یقین پیدا کند و بگوید من از قول این شخص، یقین به توحید پیدا کرده‌ام کفایت می‌کند، زیرا آنچه از جهت فقهی لازم است حصول یقین است.

اما مسائلی از قبیل توحید افعالی (برای توحید افعالی دلیل قائم نشده که باید یقین حاصل شود)، توحید در صفات، وحدت بین صفت و ذات (صفات خدا عین ذات خدا است) که حصول یقین در این موارد موضوعیت ندارد لذا اگر يك روایتی بر این امور قائم شود قابل اعتنا خواهد بود.

حالا اگر یک مرحله پایین‌تر از توحید در صفات و توحید در افعال، ملاحظه شود مانند مسئله خصوصیات جهنم، وجود صراط، معنای عرش و خود معنای صراط، در این امور نیز اگر خبر واحد معتبر قائم شود حجیت دارد و به آن عمل می‌شود.

حجّيت در مسائل عملى؛ يعنى معذريت و منجزيت است. در مسائل غير عملى؛ يك جهت آن اسناد است وقتى گفته مى‌شود اين روايت در تفسير اين آيه «حجّة»؛ يعنى طبق اين روايت اگر آيه معنا شد مى‌توان به خداوند متعال اسناد داد در غير اينصورت نمى‌توان اسناد داد. از اين رو نسبت به آيه شريفه «وان منكم الا واردها» وقتى خبر واحد معتبر قائم شود بر اينكه مومن داخل در جهنم مى‌شود يا صراطى وجود دارد در اين هنگام چون خبر واحد در اين موارد حجت است لذا در ماه رمضان مى‌توان اسناد داد كه خداوند مؤمن را وارد جهنم مى‌كند.

پس نظر مختار اين شد كه ادله حجّيت خبر واحد اين امور را شامل مى‌شود، فقط آنجاى كه بنحو قطع موضوعى اخذ شود مثل اصل وجود خداوند تبارك و تعالى و توحيد خداوند تبارك و تعالى در اين گونه موارد خبر واحد فايده‌اى ندارد ولى در مواردى كه قطع موضوعى لازم ندارد خبر واحد مى‌تواند معتبر باشد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و روى أبو صالح غالب بن سليمان، عن كثير بن زياد، عن أبي سمية قال: اختلفنا فى الورد. فقال قوم: لا يدخلها مؤمن. و قال آخرون: يدخلونها جميعا، ثم ينجى الذين اتقوا. فلقيت جابر بن عبد الله، فسألته. فأوماً بإصبعيه إلى أذنيه و قال: صمّتا، إن لم أكن سمعت رسول الله - صلى الله عليه و آله - يقول: الورد الدّخول. لا يبقى برّ و لا فاجر، إلّا يدخلها. فتكون على المؤمنين بردا و سلاما، كما كانت على إبراهيم، حتّى أن للنّار - أو قال: لجهنّم - ضجيجا من بردها. ثمّ نَجَّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا» و روى مرفوعا، عن يعلى بن أمية عن رسول الله - صلى الله عليه و آله - قال: تقول النّار للمؤمن يوم لقيامة: جزيا مؤمن، فقد أطفأ نورك لهي» تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب ج 8 257.

[2] □ «و قد عرفت من أبحاثنا المتقدمة أنا لا نعول على الآحاد فى غير الأحكام الفرعية على طبق الميزان العام العقلانى الذى عليه بناء الإنسان فى حياته» الميزان فى تفسير القرآن ج 6 57.

«و أما ما ذكره من أنه يشترط فى قبول الرواية أن تكون منقولة بالتواتر عن المعصوم أو بسند صحيح متصل الإسناد لا شذوذ فيه و لا علة» فمسألة أصولية، و الذى استقر عليه النظر اليوم فى المسألة أن الخبر إن كان متواترا أو محفوفا بقريضة قطعية فلا ريب فى حجيتها، و أما غير ذلك فلا حجية فيه إلا الأخبار الواردة فى الأحكام الشرعية الفرعية إذا كان الخبر موثوق الصدور بالظن النوعى فإن لها حجية. و ذلك أن الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلانية فتتبع وجود أثر شرعى فى المورد يقبل الجعل و الاعتبار الشرعى و القضايا التاريخية و الأمور الاعتقادية لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعى و لا معنى لحكم الشارع بكون غير العلم علما و تعبيد الناس بذلك، و الموضوعات الخارجية و إن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعى إلا أن آثارها جزئية و الجعل الشرعى لا ينال إلا الكليات و ليطلب تفصيل القول فى المسألة من علم الأصول.» الميزان فى تفسير القرآن ج 10 351.

«و ثانيا: كونها أخبار آحاد و لا معنى لجعل حجية أخبار الآحاد فى غير الأحكام الشرعية فإن حقيقة الجعل التشريعى إيجاب ترتيب أثر الواقع على الحجة الظاهرية و هو متوقف على وجود أثر عملى للحجة كما فى الأحكام، و أما غيرها فلا أثر فيه حتى يترتب على جعل الحجية مثلا إذا وردت الرواية بكون البسمة جزءا من السورة كان معنى جعل حجيتها وجوب الإتيان بالبسمة فى القراءة فى الصلاة و أما إذا ورد مثلا أن السامرى كان رجلا من كرمان و هو خبر واحد ظنى كان معنى جعل حجيته أن يجعل الظن بمضمونه قطعاً و هو حكم تكوينى ممتنع و ليس من التشريع فى شىء و تمام الكلام فى علم الأصول.» الميزان فى تفسير القرآن ج 14 205.

«و لقد أجاد فيما أفاد غير أن الآحاد من الروايات لا تكون حجة عندنا إلا إذا كانت محفوفة بالقرائن المفيدة للعلم أعنى الوثوق التام الشخصى سواء كانت فى أصول الدين أو التاريخ أو الفضائل أو غيرها إلا فى الفقه فإن الوثوق النوعى كاف فى حجية الرواية كل ذلك بعد عدم مخالفة الكتاب و التفصيل موكول إلى فن أصول الفقه». الميزان فى تفسير القرآن ج 8 141 بحث روائى ص : 136.